



Sheikh Mohammad Hassan Vakili

## نامه های خواجه نصیرالدین طوسی به صدر الدین قونوی

تاریخ انتشار: سه شنبه ۲۸ جمادی الثانیه ۱۴۳۵

## هو العالی

تعبیری که خواجه در این نامه‌ها به کار برده است کاملاً نشان از اعتقاد وی به مقام معنوی صدرالدین قونوی دارد. خواجه وی را در این نامه‌ها در حد یک انسان کامل می‌ستاید و عالی‌ترین مقام ممکن برای غیر معصوم را به وی نسبت می‌دهد.

وی در خطاب به صدر الدین می‌گوید: لسان الحقیقة، برهان الطریقة، قدوة السالکین الواجدین و مقتدی الواصلین المحققین، ملک الحکماء و العلماء فی الارضیین، ترجمان الرحمن، افضل و اکمل جهان

### فهرست

- ۱- نامه‌های خواجه نصیرالدین طوسی به صدر الدین قونوی
  - ۱.۱- نکته دوم: اعتقاد خواجه به عرفان و عرفاء
  - ۱.۲- نکته سوم: اعتقاد خواجه به وحدت وجود
  - ۱.۳- نکته چهارم: تشیع محیی‌الدین و صدرالدین
  - ۱.۴- نکته پنجم: بررسی سخن برخی از ناآگاهان
- ۲- پانویس

### نامه‌های خواجه نصیرالدین طوسی به صدر الدین قونوی

تذکر:

پیش از قرن دوازدهم در بسیاری از متون تاریخی از عرفان اسلامی به تصوف تعبیر می‌شده است و عارفان راستین را صوفی می‌خوانده‌اند. ما نیز در این بحث تاریخی گاهی از این اصطلاح استفاده می‌کنیم. باید دانست که این تصوف هیچ ارتباطی با تصوف باطل برخی از فرق منحرف در چند قرن اخیر ندارد.

## مقدمه

چنانکه همواره گفته‌ایم چهره‌های درخشان جهان تشیع در قرون هفتم تا یازدهم همگی یا رسماً عارف و صوفی بوده‌اند و یا هیچ مخالفتی با جریان‌های تصوّف شیعی نمی‌کرده‌اند. یکی از این چهره‌ها عالم بزرگ شیعه مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی قدّس سرّه القدوسی است.

خواجه طوسی در میان عالمان شیعی جایگاهی مخصوص داشته است و تا چند قرن بزرگان شیعه از وی با تعبیر «افضل المتأخرین» یا «افضل المتقدمین و المتأخرین» یاد می‌کردند. علامه حلی که مدتی شاگردی خواجه را در جوانی نموده است چنین می‌فرماید که وی نه فقط در علوم عقلی، بلکه در علوم نقلی نیز سرآمد اهل عصر خود بود.

عبارت علامه چنین است:

كان هذا الشيخ أفضل أهل عصره في العلوم العقلية و النقلية، و له مصنفات كثيرة في العلوم الحکمية و الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، و كان أشرف من شاهدناه في الأخلاق نور الله مضجعه،

متأسفانه از کتب نقلی و فقهی خواجه چیزی در میان ما مشهور نیست و لذا برخی همچون صاحب امل الآمل پنداشته‌اند وی فقط در عقلیات متخصص بوده است.[۱]

خواجه طوسی با نوشتن کتاب تجرید الاعتقاد مهمترین اثر کلامی شیعی را رقم زد که تا مدت‌ها مدار درس و بحث در حوزه‌های علمیه شیعه و سنی بود و با درایت و تدبیر خود در امر وزارت زمین‌های رواج تشیع را به خوبی فراهم کرد.

از این رو گرایش‌های فکری خواجه نصیر الدین تأثیر فراوانی بر دوره‌های بعدی گذاشت و اعتقاد وی به عرفان - در کنار سید ابن طاووس و کمال الدین میثم - سبب شد که پس از قرن هفتم عرفان در میان عالمان شیعی رواجی چشمگیر بیابد.

گرایش‌های عرفانی خواجه در میان ارباب تراجم معروف است و او را رسماً صوفی می‌شمارند[۲] این گرایش‌ها را می‌توان از طرق آثار برجای مانده از وی بررسی کرد. یکی از بهترین این آثار، نامه‌های وی به عارفان بزرگ عصر خود چون صدرالدین قونوی و عین الدین جیلی و تعابیری است که در آن نامه‌ها به کار رفته است. ما در اینجا به ارائه عبارات آغازین نامه‌های وی به صدرالدین قونوی (جانشین محیی‌الدین عربی و معروف به شیخ کبیر) می‌پردازیم که نشان‌دهنده ارادت فراوان خواجه طوسی به صدرالدین قونوی و طریقه محیی‌الدین عربی می‌باشد و سپس مروری بر نکات موجود در آن می‌نمائیم. این نامه‌ها در کتابی با نام المراسلات بین صدرالدین القونوی و نصیرالدین الطوسی به عنوان جلد ۴۳ از مجموعه النشرات الإسلامیة با تحقیق کودرون شوبرت در ۱۴۱۶ ه.ق در بیروت به طبع رسیده است و قسمتهائی از آن نیز در احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی تألیف محمدتقی مدرس رضوی نقل گردیده است.

برخی در صحت انتساب این نامه‌ها به خواجه تردید کرده‌اند ولی انتساب آن از جهت فن تراجم و کتابشناسی مسلم است و نسخ خطی این نامه‌ها مربوط به قرن هشتم بوده و برخی از کسانی که عصر هر دو نویسنده را درک کرده‌اند همچون ابن تیمیه از این نامه‌ها گزارش کرده اند و عده‌ای از ارباب تراجم به این نامه‌ها اشاره نموده‌اند؛ [۳]

نامه اول [۴]

این نامه در پاسخ به نامه صدرالدین قونوی نوشته شده است و خواجه در آن از برخی نظرات علمی صدرالدین انتقاد می‌ورزد.

«أتانی کتاب ما آراه مشابها

لغير كتاب الله من سائر الكتب

أتى من إمام نور الله قلبه

و صير مرفوعاً لذي سره الحُجُب

خطاب عالی مولانا، امام معظم، هادی الامم، و کاشف الظلم، صدر الملة و الدین، مجد الاسلام و المسلمین، لسان الحقیقة، برهان الطریقة، قدوة السالکین الواجدین و مقتدی الواصلین المحققین، ملک الحکماء و العلماء فی الارضیین، ترجمان الرحمن، افضل و اکمل جهان - اَدَامَ اللهُ ظله و حرس وَبَلَهُ و طَلَّهُ - ، بخادمِ دعاء و ناشر ثناء مریدِ صادق و مستفیدِ عاشق، محمد الطوسی رسید بوسید و بر سر و چشم نهاد و گفت (رباعی):

از نامه تو مُلکِ جهان یافت دلم

در لفظِ تو عمرِ جاودان یافت دلم

دل مرده بدم، چو نامه بر خوانده شد

از هر حرفی هزار جان یافت دلم

هر چند که در ما تقدّم صیت فضائل و آوازه مناقبِ آن ذات بی همال استماع کرده بود و بمشاهده خیال مبارک و مطالعه شمائل آن وجود بی نظیر مشتاق شده، و بوصول بخدمت او نیازمند گشته و روزگار در نیل آن مامول مساعدت مبذول نمی‌کرد، همت بر آن می‌گماشت که به کتابت راه استفادت گشاده گرداند، و بمراسلت به آن حضرت بزرگوار توسّل جوید. ناگاه بخت خفته بیدار گشت، و مطلوب حقیقی روی نمود، به ایراد خطابِ جان‌افزا و مفاوضه دلگشا این بیچاره را مشرف گردانید. و چون در همه فضائل بر همگان متقدم است، - «والفضل للمتقدم» گفته‌اند - درین معنی هم تقدم فرمود، و این مرید محروم را رهین منت و شاکر نعمت گردانید، و جان تشنه شوق او را بزلالِ ینبوع کمال آبی بر لب زد. خدای تعالی آن ظل ظلیل را بر بندگان خویش گسترده دارد. و آن پرتو نور تجلی در میان اهل کمال تابنده و پاینده بحق حقه.

از آن جناب بزرگوار دو کتاب نفیس رسانیدند که هر یک در باب خویش بی‌نظیر بود.»

نامه دوّم

این نامه نیز در پاسخ نامه صدر الدین و ارائه جواب‌هایی از برخی سوالات وی می‌باشد.

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نصب في كل زمان هادياً للخلق إلى الطريق القويم، و مرشداً لهم إلى الصراط المستقيم، و أيدته بتأييده حتى جمع بين فضيلتي العلم و العمل و بلغ مقاصد أهل الكمال بقوتي الكشف و النظر، و صار مبيّناً لأحكام الشريعة و مشيراً إلى أسرار أهل الحقيقة، سالكاً سبل الخيرات، واصلأ إلى أقصى مقاصد أهل السعادات، نائباً في العالم لنبيّه المصطفى و حبيبه المجتبي محمد خير الخليقة الداعي إلى أشرف الطريقة، صلى الله عليه و على آله و أصحابه و أتباعه، كما نَصَبَ في زماننا هذا المولى المعظّم الإمام الأعظم قطب الأولياء و خليفة الأنبياء، الداعي إلى الحق، الهادي للخلق، صدر الملة و الدين مجد الأسلام و المسلمين محمد بن إسحاق - أدام الله أيامه و أنجح مرامه و أسبغ عليه إنعامه في دنياه و أخره و مُنْقَلَبه و مثواه إنه مفيض الخيرات و مُنزل البركات و مُجيب الدعوات.

و بعد: فقد وصل من جنابه العالی، الذي يجد أهل العلم و الذوق جميعاً مطالبهم لديه، إلى أحوج خلق الله سبحانه إليه، محمد بن محمد الطوسی کتاب جامع للإرشادات الروحانية إلى الأسرار الربانية متضمناً للطائف الحكيمة و النكت العلمية، مرشداً إلى المعاني الغيبية و الخطرات الذوقية. فاستفاد منه بقدر استعداده و جعله عُدَّةً لما يحتاج إليه في معاده و امتثل أمره النافذ و مرسومه المطاع في إيراد ما وقف عليه و وصل إليه مما قيل في المسائل التي حلّها لا يستطيع، و إن كان قاصراً فهمه عن إدراك ما ينبغي، مقصراً عن أداء حقه على الوجه الذي ينبغي. و بعث ما سنج له إلى بابه الشريف، و جنابه المنيف، ليتشرف بنظره الصائب، و يُعَرِّض على رأيه الثاقب. فإن وقع موقع الارتضاء استسعد بذلك خادم الدعاء، و إلا فعذرُه مستغن عن الإيراد و الإصدار و قصور فهمه غير ممكن أن يتدارك بالاعتذار.»

نکات این نامه‌ها

نکته اول: آیا این تعابیر تقيه است؟

مشهور است که اهل عرفان ادعا می‌کنند بسیاری از عارفان بزرگ شیعه بوده‌اند و بسیاری از تعابیر عارفان را که مناسب با مذاق اهل تسنن است حمل بر تقيه می‌کنند. مخالفین عرفان نیز وقتی به امثال این عبارات از خواجه طوسی می‌رسند گویا مقابله به مثل می‌کنند و ادعا می‌نمایند که این تعابیر ناشی از تقيه است.

غافل از اینکه تقيه در تاریخ شرائط و قرائنی دارد و چنین نیست که هر عبارتی را از هر کس و در هر جا بتوان حمل بر تقيه نمود. اهل عرفان نیز چنین ادعئی ننموده‌اند و آنچه می‌گویند مبنی بر اصولی است که در مقالات تقيه در قسمت تاریخ عرفان شیعی به آن پرداخته‌ایم.

در هر حال باید دانست صدرالدین قونوی در زمان خود به هیچ وجه دارای منصبی نبوده که کسی از وی تقیه نموده و بخواهد از خوف چنین جملاتی بیان کند و ایجاد انس و الفت با سنیان و تقریب بین مذاهب نیز نیاز به این همه غلو و کلمات عجیب گفتن ندارد؛ آن هم از خواجه طوسی که خود دارای مناصب اجتماعی بوده و به راحتی تظاهر به تشیع می‌نموده است .

این نامه‌ها در زمان ریاست خواجه نوشته شده است و لذا صدرالدین در آن از خواجه با «ولی الریاسة بالاستحقاق، ظهیر الدسلام والمسلمین» یاد می‌کند. (رک: المراسلات، ۱۳۰)

نکته دوّم: اعتقاد خواجه به عرفان و عرفاء

تعبیری که خواجه در این نامه‌ها به کار برده است کاملاً نشان از اعتقاد وی به مقام معنوی صدرالدین دارد. خواجه وی را در این نامه‌ها در حد یک انسان کامل می‌ستاید و عالی‌ترین مقام ممکن برای غیر معصوم را به وی نسبت می‌دهد.

استفاده کردن از القاب بسیار بلند و مبالغه در تعبیر در نامه‌نگاری‌های آن عصر متداول بوده است و خواجه در نامه‌های خود به کاتبی یا در آغاز اوصاف الأشراف در مدح شمس‌الدین جوینی تعبیر بلندی دارد. ولی این تعبیر با تعبیر به کار رفته درباره صدرالدین قونوی قابل مقایسه نیست و نوع احتراماتی که در لابلائی نامه‌ها نیز تکرار شده حاکی از ارادت وی به صدرالدین است.

وی در خطاب به صدر الدین می‌گوید:

لسان الحقيقة، برهان الطريقة، قدوة السالکین الواجدین و مقتدی الواصلین المحققین، ملک الحکماء و العلماء فی الارضیین، ترجمان الرحمن، افضل و اکمل جهان

و می‌گوید:

مبینا لأحكام الشريعة و مشيراً إلى أسرار أهل الحقيقة، سالکاً سبل الخیرات، واصلاً إلى أقصى مقاصد أهل السعادات، نائباً فی العالم لتبیه المصطفى و حبیبه المجتبی محمد خیر الخلیقة

و می‌گوید:

نَصَبَ فی زماننا هذا المولى المعظّم الإمام الأعظم قطب الأولیاء و خلیقة الأنبیاء، الداعی إلى الحق، الهادی للخلق، صدر الملة و الدین مجد الإسلام و المسلمین محمد بن إسحاق

و در خلال نامه می‌گوید:

خادم الدعاء [خواجه] متیقنٌ بأنّ المولى - دام ظلّه - لا یجد من نفسه القناعة بالدرجات المذكورة، بل ارتقى إلى درجة لا درجة فوقها.

یعنی وی را از کسانی می‌داند که خداوند وی را برای هدایت بندگان و خلافت از انبیا و اولیا منصوب نموده است و به نهایت درجه کمالات اهل سعادت رسیده است و درجه‌ای بالاتر از درجه‌ای که او بدان مشرف شده نیست.

آیا ممکن است کسی خلیفه محیی‌الدین عربی را تا این سر حد بستاید و به حقانیت طریقه اهل عرفان اعتقاد نداشته باشد. این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد آنچه صاحب ریاض در وصف خواجه گفته که وی صوفی (= عارف در اصطلاح امروزه) بوده است، سخنی است حق و روشن می‌کند که اگر فرض کنیم وی رسماً قدم در وادی سیر و سلوک و عرفان نهاده و اهل عرفان عملی نبوده باشد ولی مسلماً به مبانی عرفانی و اهل عرفان کاملاً اعتقاد داشته است.

نکته سوّم: اعتقاد خواجه به وحدت وجود

خواجه در این نامه‌ها از اعتقاد خود به وحدت وجود بی‌پرده سخن گفته است و در بیان اینکه انسان کامل نباید در مقابل خداوند خواستی داشته باشد بلکه راضی نیز نمی‌تواند باشد، می‌فرماید:

فإنّ الراضی يدّعی أنّ له وجوداً مقابلاً لوجود المرضی عنه، و له مجال تصرّف ترکه باختیاره؛ و ذلك دعوی الشركة فی الوجود و التصرّف، تعالی الله عن أن یکون له شریک أو معه متصرّف. فإن ارتقی من هذه الدرجات و وصل إلى مقام الفناء المحض و محو الأثر الذی هو منزل أهل الوحدة المطلقة ... لا یلتفت إلى الرضا و التسليم، بل ممّ هو أن یکون له ثبوت حتّی یمکن اتصافه بالکمال أو یکون له ذات حتّی یصیر منعوتاً بنعوت الجلال. و هناك ینقطع السلوک و السالک و ینعدم الوصول و الواصل، فإنّ إلى الله المنتهی و إليه الرجعی [۵]

تأمل در این عبارات برای کسانی که می‌پندارند بزرگان شیعه با وحدت وجود مخالف بوده‌اند بسیار مغتنم است.

نکته چهارم: تشیع محیی‌الدین و صدرالدین

این نامه‌ها ارزش بسیار زیادی نیز در شناخت محیی‌الدین عربی و صدرالدین قونوی دارد؛ زیرا:

۱ - می‌دانیم که اطلاعات خواجه از محیی‌الدین و صدرالدین قونوی مبنی بر حدس صرف نبوده است و افراد متعددی در آن زمان به محضر هر دو بزرگ رسیده و عن حسّ گزارشاتی را به این بزرگان منتقل نموده‌اند و برخی نیز چون قطب‌الدین شیرازی شاگرد مشترک هر دو محسوب می‌شوند. در آغاز نامه‌های هر دو طرف نیز اشاره شده که با دیگری از طریق گزارشات و اخباری که می‌رسیده است از قدیم آشنا بوده‌اند.

۲ - بزرگان فن تراجم را اعتقاد بر آن است که در باب بیان مذهب مدعی تشیع بر مدعی تسنن مقدم است؛ چون احتمال تقیه در شیعه ممکن است و تشیع امری است که بر هر کسی آشکار نمی‌شود ولی تقیه در اهل تسنن ممکن نیست؛ و بنا براین اصل اگر درباره تشیع و تسنن کسی نزاع شد قول به تشیع مقدم می‌باشد

[۶]

۳ - به نظر جمعی از محققین اگر یکی از عالمان شیعی برای کسی به طول عمر دعا نمود دلیل بر تشیع وی می‌باشد بلکه برخی آن را از براهین قاطعه بر تشیع شمرده‌اند. گرچه این مبنا به گمان نگارنده محل تأمل است ولی در عبارات گذشته دیدیم که خواجه در دعای برای صدرالدین فرمود: **أدام الله ظله و حرس و بَلَهُ و طَلَّهُ و** در خلال کتاب نیز از تعبیر **ادام‌الله‌ایامه** درباره‌ی وی استفاده می‌نماید [۷]. و بنا بر مبانی مشهور این عبارت دلیلی قاطع بر تشیع شیخ صدرالدین و به تبع جناب محیی‌الدین خواهد بود.

بلکه اگر از این مبنا نیز بگذریم خواجه در این عبارات فضائی را برای شیخ صدرالدین بیان نموده که جز برای خواص از شیعه قابل تحقق نیست؛ کما لایخفی علی ذی دربة.

نکته پنجم: بررسی سخن برخی از ناآگاهان

نگارنده در لابلای یک سخنرانی در بیان تاریخ عرفان شیعی عرض کرده بودم:

«شما اگر نامه‌های خواجه نصیرالدین به صدرالدین قونوی را نگاه کنید، تعبیری که خواجه در مورد صدرالدین قونوی به کار برده است، نه فقط تعبیری مختص به یک شیعه مخلص است بلکه تعبیری است که مختص یک عارف کامل است.»

برخی از افراد ناآگاه که در این گونه مباحث به رعایت انصاف ملتزم نیستند (شیخ حسن میلانی)، در نقدی پر از جسارت و بی‌صداقتی درباره‌ی این سخن نوشته‌اند:

«البته این از کمالات مرحوم خواجه قدس الله سره است که در زمانی که دشمنان او را با لقب کلب نام می‌بردند ایشان با کمال متانت و وقار و ادب از ایشان با این تعبیرات یاد می‌فرماید اما اگر شما این تعبیرات را نشانه تأیید عقاید مخاطبان وی بدانید لا بد باید او را سنی ناصبی هم بدانید زیرا قونوی و امثال او مانند دیگر بنیان‌گذاران عرفان و تصوف سنی و ناصبی هم بودند! مرحوم سید شرف‌الدین در کتاب المراجعات با مخاطب خود شیخ سلیم بشری که عالم سنی است بسیار محترمانه و با القابی بی نظیر چندان برابر آن چه که در کلام خواجه نسبت به مخاطبان منحرف وی آمده است یاد کرده است لابد شما از این تعبیرات استفاده می‌کنید که سید شرف‌الدین هم سنی بوده اند!» [۸]

از مباحث گذشته روشن می‌شود این کلام کاملاً غیر علمی است؛ زیرا

اولاً نویسنده پیشاپیش فرض نموده که صدرالدین قونوی سنی و بلکه - نعوذ بالله - ناصبی بوده‌اند و این افتراء است که وی باید در مواضع آخرت پاسخگوی آن باشد و هرگز نخواهد توانست. روش صحیح بحث این است که انسان از کلام خواجه به تشیع وی پی ببرد، نه آنکه بر اساس اهواء نفسانی به او تهمت نصابی بودن زده و از استدلال فرار کند.

ثانیاً کلمات خواجه محض تعارف نیست؛ آیا ممکن است وی با آن جایگاه اجتماعی چنین تعبیری را درباره‌ی یک سنی تا چه رسد به ناصبی به کار برد؟ بزرگان فن تراجم از یک دعای ساده در یک اجازه روایت استفاده



قطعی می‌کنند که شخص شیعه بوده است و مخالفین عرفان که همواره به دنبال اثبات عقائد از پیش تعیین شده می‌باشند همه تعابیر بلند خواجه را حمل بر بزرگواری خواجه می‌کنند!!

ثالثاً در کجای کتاب المراجعات مرحوم سید شرف الدین تعابیری چون لسان الحقیقة، برهان الطريقة، قدوة السالکین الواجدین و مقتدی الواصلین المحققین مبیناً لأحكام الشريعة و مشیراً إلى أسرار أهل الحقیقة، سالکاً سبل الخیرات، واصلماً إلى أقصى مقاصد أهل السعادات، نائباً فی العالم لنبیّه المصطفی و حبیبه المجتبی محمد خیر الخلیفة و امثال آن را آورده‌اند؟ آری تعرفات متداول امری است و عبارات خواجه در این نامه‌ها امری دگر که هیچ انسان منصفی نمی‌تواند از کنار آن به راحتی عبور کند.

به هر حال در عارف مسلک بودن خواجه وحدت وجودی بودن وی از جهت تاریخی - گرچه مخالفان عرفان نپسندند - هیچ جای تأمل نیست و دیگر شواهد آن را در حلقه‌های بعدی این بحث پی خواهیم گرفت إن شاء الله.

## پانویس

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۹۹

۲. رک: تعلیقة امل الآمل، ص ۲۹۴؛ و الخواجا نصیر الدین الطوسی؛ حیاته و آثاره، ص ۷۶ و ۷۷

۳. رک: تعلیقة امل الآمل، ص ۲۹۷ و ۲۹۸؛ الذریعة، ج ۲، ص ۳۱۲ و ۳۱۳؛ فهرس التراث، ج ۱، ص ۶۶۳؛ مستدرکات أعیان الشیعة، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الخواجا نصیر الدین الطوسی؛ حیاته و آثاره، ص ۳۵۲-۳۶۰؛ المراسلات، ص ۹

۴. دقیقاً مشخص نیست که خواجه دو نامه به صدرالدین نوشته‌اند یا یک نامه دو بخشی و تعبیر به نامه اول و نامه دوم با مسامحه است.

۵. المراسلات، ص ۹۱ و ۹۲

۶. رک: خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۸۳؛ عبارات محدث نوری چنین است: فقلنا: إن هذا الوجه لا یأتی فی الجرح بالمذهب إذا كان بناء مذهب الحق علی السرّ و الخفاء، و الباطل علی الإذاعة و الإفشاء، كما هو كذلك بالنسبة إلى الإمامیة و العامیة فی غالب الأعصار، خصوصاً فی سالف الزمان، فإن الوجه المذكور ینعکس حیثئذ فإن الأخبار بالعامیة إخبار بأمر أو أمور وجودیة من الأفعال و الأقوال المطابقة لمذهبهم، و تولى القضاء من قبلهم و غیرها. و أمر عدمی، هو عدم صدور فعل أو قول فی الباطن يدلّ علی خلاف ذلك، و أن ما صدر منه فی الظاهر صدر تقیة أو تحبیباً لا اعتقاداً و دیانة، و المزکی المخبر بإمامیته یخبر عن صدور قول أو فعل عنه فی السرّ يدل علی اعتقاده الحق و إنکاره ما یخالفه، و لذا لم ینقل من عالم أنه كان إمامیاً فی الظاهر عامیاً فی الباطن و الاعتقاد، و أمّا العکس فکثیر، و صرّح به العلامة (رحمه الله) فی بعض کتبه.

رک: خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۷۷ و ۳۷۸؛ و تکملة أمل الآمل، ج ۵، ص ۱۰۲

۷. المراسلات، ص ۹۶ و ۱۲۲

۸. سمات، ش ۵، مقالة پاسخی به اتهام صوفی گری علیه علمای شیعه.